

## یار من میاید

قاصد خوش خبری داد ندا  
که سر آید دوری  
که ز در میرسد آن یار سفر کرده تو  
دل از شوق تپید نفسم بند آمد  
تنم از شادی دیدار بلرزید و به چشم  
سوزش شادی و اشگ  
با خنده من در هم آمیخته و گونه‌ام  
رنگ گل‌های افاقی بگرفت  
خنده‌ام کولی وار به دل دشت رسید  
مرغ عشق هم خندید  
پرزنان  
قصه عشق و دیدار مرا با خود برد تا به گلها گوید  
باغ گل رقص کنان عطر افشان  
دامن من به مبارک باد دیدن یار گرفت  
شادمان و نغمه خوان در دل جاده عشق  
راهی کعبه شدم بهر دعا  
که ز یار رفته خبر آمدنش بشنیدم  
ای خدای عالم  
تو خبر دار شدی از عالم  
دل از دست به رفته است  
ولی اینک شادم  
که فتاده است به دست یارم

۲۲ جولای ۲۰۰۲ استکهلم